

مهدی عباس زاده فتح‌آبادی*

مترگان خواجوی**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۴/۸

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۲/۲۸

چکیده

منطقه خلیج فارس یکی از مناطق پراهمیت جهان است که از زمان‌های بسیار دور مورد توجه قدرت‌های بزرگ بوده است. ویژگی بارز این منطقه ذخایر عظیم این منطقه است و هشت کشور حاکم در این منطقه بیشترین ذخایر نفت و گاز جهان را در اختیار دارند. علاوه بر وجود ذخایر در این منطقه عوامل پراهمیت دیگری مثل عمر ذخایر این منطقه که بیش از پنجاه سال است و کم بودن هزینه استخراج در این منطقه، اهمیت آن را دوچندان کرده است. منطقه‌ی خلیج فارس یک منطقه مهم و استراتژیک برای قدرت‌های بزرگ است. از میان این قدرت‌ها آمریکا از مدت‌ها قبل و از زمان خروج انگلستان از این منطقه حضور فوق‌العاده گسترده‌ای داشته است و منافع اقتصادی و سیاسی آن به این منطقه گره خورده است، اما مسئله‌ای که در قرن بیست و یکم پررنگ شده است خیزش چین و تلاش این کشور آسیایی پس از گذراندن دوره اصلاحات جهت حضور فعال و مؤثر در مناطق استراتژیک دنیا از جمله خلیج فارس است و چون این کشور در رشد اقتصادی خود به منابع نفتی ارزان منطقه‌ی خلیج فارس نیازمند است، سعی می‌کند به طرق مختلف از جمله روابط تجاری گسترده با این کشورها نفوذ خود را افزایش دهد؛ بنابراین حضور چین برای آمریکا که از مدت‌ها در این منطقه حضور داشته، به منزله‌ی تهدید منافع تلقی می‌شود. سوال اصلی مقاله‌ی حاضر این است که، سیاست خارجی چین در منطقه‌ی خلیج فارس چه تاثیری بر منافع آمریکا دارد؟ پاسخ موقت به پرسش مذکور به‌عنوان فرضیه چنین مطرح می‌شود که، خیزش چین در منطقه‌ی خلیج فارس و تلاش برای حرکت از حاشیه به متن خلیج فارس، موجب به تحلیل رفتن منافع حیاتی آمریکا در این منطقه شده است. در این مقاله از چارچوب نظری سیکل قدرت به‌عنوان مناسب‌ترین چارچوب در بررسی این مسئله استفاده شده و پژوهش حاضر توصیفی - تحلیلی است.

کلید واژه‌ها: خلیج فارس، چین، آمریکا، منافع، نظریه‌ی سیکل قدرت

* استادیار دانشگاه شهید باهنر کرمان

** دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه شهید باهنر کرمان

فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال بیست و چهارم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۶، صص ۱۸۰ - ۱۵۵.

مقدمه

منطقه خلیج فارس با دارا بودن منابع عظیم انرژی یکی از مهم‌ترین و حساس‌ترین مناطق دنیا به حساب می‌آید؛ و همواره مورد توجه کشورهای بزرگ بوده است. این منطقه که شامل کشورهای ایران، عراق، کویت، عربستان، قطر، امارات متحده عربی، بحرین و عمان است از مدت‌ها قبل منزلگاه رقابت قدرت‌ها بوده است. قبل از جنگ سرد آمریکا و شوروی بر سر این منطقه در رقابت بودند و بعد از جنگ سرد کماکان شاهد رقابت و خیزش چین علیه منافع آمریکا در این منطقه هستیم. چین به عنوان یک قدرت در حال ظهور از جمله کشورهایی است که در قرن بیست و یکم اصلاحات گسترده در حوزه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، نظامی و فرهنگی را در کشور خود آغاز کرده است. این کشور رو به رشد و مصمم برای توسعه یافتگی نیازمند منابع نفت و گاز برای رسیدن به هدف‌های جهان‌محورانه‌ی خود است. از این‌رو این کشور چشم‌انداز بسیار ویژه‌ای به منابع ارزان، طولانی‌مدت و باصرفه منطقه خلیج فارس دارد و با روش‌ها و تاکتیک‌های مختلفی سعی در افزایش حضور و نفوذ خود در این منطقه دارد؛ اما در رسیدن به اهداف خود در خلیج فارس با قدرتی مسلط روبه‌رو است که از مدت‌ها قبل در این منطقه حضور داشته است و منافع اقتصادی این کشور یعنی آمریکا به شدت با منطقه خلیج فارس گره خورده است به گونه‌ای که با قطع منابع عظیم خلیج فارس به سمت آمریکا و غرب مرگ اقتصاد غرب را شاهد خواهیم بود. به همین دلیل منطقه خلیج فارس برای غرب هم، به نوعی دارای اهمیت بالقوه است؛ بنابراین حضور چین در این منطقه به معنای آسیب رساندن به منافع این قدرت دیرینه در خلیج فارس خواهد بود و واکنش آن را به دنبال خواهد داشت. آمریکا دست‌اندازی گسترده‌ی چین در این منطقه را تحمل نخواهد کرد؛ چون همان‌طور که گفتیم خلیج فارس شاه‌رگ حیاتی غرب و آمریکا است و در صورت ورود یک قدرت جدید و به چالش کشیدن منافع آن مسلمانان اقدامات عملی ایالات متحده آمریکا را در پی خواهد داشت. هرچند چین مؤلفه‌های اصلی قدرت یعنی سرزمین، جمعیت، نیروی نظامی و اقتصاد پویا را دارد، اما همچنان توانایی روبه‌رو شدن با آمریکا را نخواهد داشت به همین دلیل چینی‌ها یک رویه آرام و بدون تنش و تکیه بر اقتصادی پویا و فعال را محور اقدامات خود در عرصه بین‌المللی و به خصوص منطقه خلیج فارس قرار داده‌اند. حال سوالی که اینجا مطرح

می‌شود این است که، سیاست خارجی چین در منطقه خلیج فارس چه تاثیری بر منافع آمریکا دارد؟ برای پاسخ دادن به این سوال یک فرضیه را محور کار خود قرار داده‌ایم تا بر اساس آن بتوانیم به بحث و بررسی بپردازیم. فرضیه‌ی مطرح شده عبارت است از اینکه، خیزش چین در منطقه‌ی خلیج فارس و تلاش برای حرکت از حاشیه به متن خلیج فارس، موجب به تحلیل رفتن منافع حیاتی آمریکا در این منطقه می‌شود. بنابراین چین برای حرکت از حاشیه به متن خلیج فارس اقدامات گسترده‌ای را در برنامه خود قرار داده است؛ برای مثال چین روابط تجاری گسترده‌ای با کشورهای خلیج فارس برقرار ساخته است و همانند آمریکا در تلاش است در این منطقه نیروی نظامی فعال و مؤثر داشته باشد. در نتیجه درگیری و تنش آمریکا در این منطقه دور از انتظار نیست؛ چون آمریکا چین را تهدیدی برای منافع خود می‌بیند و هر لحظه که به نفوذ چین در منطقه‌ی خلیج فارس افزوده می‌شود و برای تامین خواسته‌های خود اقدام می‌کند مسلماً منافع آمریکا را به مبارزه می‌طلبد.

پیشینه پژوهش

در زمینه موضوع حاضر پژوهش‌های مختلفی انجام شده است و منطقه‌ی خلیج فارس دغدغه بسیاری از پژوهش‌گران بوده است که در ادامه به چند مورد از این پژوهش‌ها برای درک بهتر مسئله اشاره می‌کنیم.

۱ - عبدالحمید قلی‌زاده و نوذر شفیعی (۱۳۹۱) در مقاله‌ای تحت عنوان «نظریه سیکل قدرت؛ چارچوبی برای تحلیل فرآیند قدرت نسبی ایالات متحده آمریکا و خیزش چین» به بررسی مسئله خیزش چین به عنوان یک بازیگر تاثیرگذار در عرصه‌ی بین‌المللی و این مسئله که ارتقای قدرت چین در حوزه‌های مختلف چه تاثیری بر نقش این کشور در عرصه‌ی سیاست خارجی و روابط آن با ایالات متحده آمریکا داشته است، پرداخته‌اند. با استفاده از نظریه‌ی سیکل قدرت شاخص‌های رشد و افول این دو کشور را بررسی و در نهایت راهکارهایی فرا روی آمریکا جهت مواجهه با وضعیت جدید را مورد ارزیابی قرار می‌دهند. در نتیجه استفاده از نظریه سیکل قدرت نشان داده‌اند که چین در شاخص‌های مربوط به توانمندی‌های مادی نظیر توان نظامی، رشد اقتصادی و صنعتی و

قابلیت‌های ارتباطی و فناورانه رشد فزاینده‌ای داشته است؛ و در مقابل، آمریکا با افول قدرت نسبی خود به‌ویژه در عرصه‌ی اقتصادی، با شاخص‌هایی نظیر افزایش بدهی‌های جهانی، کاهش ارزش جهانی دلار و... روبه‌رو است. ۲ - افشین متقی و مصیب قره‌یگی (۱۳۹۳) در مقاله‌ای تحت‌عنوان «جایگاه استراتژیک خلیج‌فارس در سیاست خارجی چین» به بررسی اهمیت استراتژیکی منطقه‌ی خلیج‌فارس برای چین، پرداخته‌اند. آنها بیان می‌کنند که خلیج‌فارس به‌عنوان غنی‌ترین و مهم‌ترین منطقه‌ی جهان به لحاظ داشتن ذخایر عظیم هیدروکربنی و نیز اهمیت اقتصادی و مالی و به‌عنوان یک بازار گسترده و پررونق از موقعیت راهبردی مهمی برخوردار است. از این‌رو، خلیج‌فارس به سبب موقعیت ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک خود، همواره عرصه‌ی فشرده‌ترین رقابت‌ها میان قدرت‌های جهانی بوده است. فرجام این مقاله نشان می‌دهد که یکی از کشورهایی که در سال‌های اخیر حضوری فعال و چشم‌گیر در خلیج‌فارس داشته است، جمهوری خلق چین است؛ چراکه امنیت انرژی در وضعیت فعلی یکی از چالش‌های استراتژیک پیش روی چین به شمار می‌آید. ۳ - محمدعلی بصیری و دیگران (۱۳۹۳) در مقاله‌ای تحت‌عنوان «تحلیل عوامل واگرا در روابط آمریکا و چین (بر مبنای تئوری توازن قوا)» به بررسی مسئله‌ی افزایش قدرت چین در عرصه‌ی بین‌المللی و اینکه چین خواستار ایفای نقش در محیط بین‌المللی است، می‌پردازد. این تقاضا از سوی چین موجب ایجاد چالش‌ها و تعارضاتی برای آمریکا شده است. اگر آمریکا به دنبال درگیری و مناقشه باشد مطمئناً این مسئله به افول و انحطاط قدرت نسبی ایالات‌متحده دامن خواهد زد. در نتیجه باوجود ظهور قدرت چین و دگرگونی نظام بین‌الملل و به چالش کشیدن هژمون آمریکا طبیعی است که آمریکا نگران خیزش چین باشد و حتی‌الامکان سعی کند آن را کنترل کند و از پذیرش نقش چین در عرصه‌ی بین‌المللی سرباز نزند. ۴ - محمدعلی بصیری و دیگران (۱۳۹۱) در مقاله‌ای تحت‌عنوان «خیزش نظامی چین و چالش‌های پیش روی هژمونی آمریکا» به بررسی مسئله افزایش قدرت چین طی دهه‌های اخیر و اینکه می‌تواند چالش‌هایی را برای هژمونی آمریکا ایجاد نماید، پرداخته‌اند. افزایش قدرت نظامی چین تأثیراتی بر سیاست‌های آمریکا در سطح جهان گذاشته است. از این‌رو تلاش این کشور برای هژمونی جهانی، موجبات واکنش آمریکا را برمی‌انگیزد و در نتیجه آمریکا با اتخاذ دو استراتژی مهار و مشارکت به این معمای امنیتی واکنش نشان

خواهد داد. ۵ - عباس مصلی نژاد و محمدرضا حق شناس (۱۳۹۱) در مقاله‌ای تحت عنوان «جایگاه چین در اقتصاد انرژی خلیج فارس (با تمرکز بر جمهوری اسلامی ایران)» به بررسی مسئله رشد اقتصادی چین در دهه‌های اخیر و حرکت شتابزده آن در مسیر تبدیل شدن به قدرتی بزرگ در عرصه‌ی سیاست بین‌الملل و خواستار ایفای نقش برای تاثیرگذاری بر مسایل بین‌المللی، پرداخته‌اند. تلاش چین برای افزایش توان نظامی و دیپلماتیک خود سبب شده است این کشور راهبرد خارجی خود در حوزه‌های مختلف را دچار تحول سازد. در همین راستا منطقه‌ی خلیج فارس از جمله مناطقی است که مورد توجه شدید چین قرار گرفته است. این منطقه بالاترین قابلیت پاسخگویی نیاز چین به انرژی را دارا است. چین در تلاش برای گذار از حاشیه به متن منطقه‌ی خلیج فارس است. در نتیجه چین برای تامین انرژی خود و افزایش حضور در خلیج فارس راهبرد همکاری با این کشورها را اتخاذ کرده است. ۶ - بهاره سازمند و فاطمه تقی‌زاده (۱۳۹۲) در مقاله‌ای تحت عنوان «خیزش چین: ابعاد، مؤلفه‌ها، پیامدها و چالش‌ها» به بررسی مسئله خیزش چین و توانمندی‌های این کشور آسیایی به عنوان یک قدرت در حال ظهور پرداخته‌اند. از سال ۱۹۷۰ م. چین در چارچوب اصلاحات و سیاست درهای باز که شامل حوزه‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی است، به‌طور جدی به عنوان یک قدرت جدید مطرح شد. در نتیجه رشد شتابان اقتصادی و دارا بودن بالاترین میزان سطح پس‌انداز در سطح جهان و همچنین برتری در عرصه‌های نظامی و سیاسی سبب شده است، چین به عنوان رقیب جدی ایالات متحده آمریکا مطرح شود. ۷ - علیرضا سلطانی و دیگران (۱۳۹۰) در مقاله‌ای تحت عنوان «جایگاه انرژی در سیاست خاورمیانه‌ای چین» به بررسی اهمیت انرژی در اقتصاد چین پرداخته‌اند. تقاضای انرژی در این کشور به تبع رشد و توسعه اقتصادی آن به شدت در حال افزایش است؛ و از سوی دیگر به دلیل کمبود منابع داخلی، وابستگی این کشور به منابع بین‌المللی به همان درجه در حال افزایش است. چین از سال ۱۹۹۳ به واردکننده نفت تبدیل شده است این در حالی است که پنجمین تولیدکننده نفت در دنیا است. نیاز شدید چین به انرژی زمینه تعامل با کشورهای دارنده انرژی که عمدتاً در خاورمیانه و خلیج فارس واقع شده‌اند فراهم کرده است. کشورهای این منطقه دغدغه‌ی امنیت انرژی را برای چین برطرف می‌نمایند و از طرف دیگر چین، نیازهای آنها در حوزه‌ی فناوری و سرمایه را پاسخ

می‌گوید. ادعای اصلی این مقاله این است که رشد اقتصادی فزاینده‌ی چین و ذخایر عظیم نفت در منطقه‌ی خاورمیانه و خصوصاً خلیج‌فارس زمینه‌ی توجه چین به کشورهای دارای نفت را فراهم کرده است. چین یک سیاست صلح‌آمیز با قدرت نرم و به‌دوراز هرگونه تشنج را در این کشورها به کار می‌برد. ۸ - جان کالابرس (۱۹۹۸) در مقاله‌ای تحت‌عنوان «چین و خلیج‌فارس: انرژی و امنیت»^۱ به بررسی مسئله‌ی همکاری در حوزه‌ی انرژی و گسترش روابط بین چین و کشورهای خلیج‌فارس می‌پردازد. نویسنده استدلال می‌کند که هسته اصلی روابط، نیاز فزاینده‌ی چین به واردات نفت از خلیج‌فارس است البته چین در پی‌گیری اهداف خود در خلیج‌فارس با چالش‌هایی ازجمله فشارهای آمریکا مواجه می‌شود. با پایان یافتن جنگ سرد در غرب به‌ویژه ایالات‌متحده‌ی آمریکا در مورد ماهیت و پیامدهای سیاست خارجی چین، بحث‌های فراوانی صورت گرفته است و آنها نوسازی چین و ارزش‌های موردنظر حزب کمونیست چین را یک تهدید امنیتی بالقوه می‌دانند. چین از ۱۹۸۰ پایه و اساس روابط چندوجهی خود با کشورهای خلیج‌فارس را پایه‌گذاری کرده است. دیپلماسی چین در جهت ساختن روابط تجاری محکم با کشورهای منطقه پایه‌گذاری شده است. از ۱۹۹۰ روابط چین با کشورهای خلیج‌فارس بیشتر و متنوع‌تر شده است. در حوزه‌ی اقتصادی، مناسبات کسب‌وکار چین پیچیده‌تر شده است. به‌خصوص در بخش انرژی و احتیاج چین به نفت خام. در حوزه‌ی نظامی، چین در بازار تسلیحات جای پای خود را حفظ کرده است و به اغلب کشورهای خلیج‌فارس اسلحه می‌دهد؛ اما باید ذکر کرد که چین در پی‌گیری اهداف ژئوپلیتیکی و اقتصادی خود در خلیج‌فارس با آمریکا روبه‌رو است بنابراین سعی می‌کند با احتیاط عمل کند. ۹ - ظفر اقبال چیمه (۱۹۸۷) در مقاله‌ای تحت‌عنوان «استراتژی ایالات‌متحده‌ی آمریکا در منطقه خلیج‌فارس»^۲ به بررسی این مسئله می‌پردازد که منطقه‌ی خلیج‌فارس اشفته‌ترین منطقه‌ی جهان است؛ و دلیل این موضوع این است که ثروت خالص نفت، آن را به یک طعمه‌ی وسوسه‌انگیز برای کشورهای صنعتی تبدیل کرده است. هشت کشور حاشیه‌ی خلیج‌فارس دارای بیش از ۶۰ درصد ذخایر شناخته شده جهان هستند. نفت خلیج‌فارس در فروپاشی اقتصادی و

^۱. China and Persian Gulf: Energy and Security

^۲. Us Strategy in the Persian Gulf

فلج کردن صنعتی کشورهای توسعه یافته نقش اساسی دارد. بدین ترتیب بلوک غرب به رهبری آمریکا، در دستیابی به یک استراتژی که احتمالا اطمینان از جریان بدون وقفه نفت از خلیج فارس است مشغول اند. اهمیت دیگر خلیج فارس به خاطر موقعیت ژئواستراتژیکی این منطقه به عنوان محل مرکزی در جاده های متقاطع اروپا، آسیا و آفریقا است. نفت و سایر کالاهای تجاری از این طریق به این منطقه وارد و خارج می شوند. بنا به این دلایل آمریکا همواره تلاش کرده است در این منطقه حساس نفوذ و موقعیت خود را حفظ کند و روابط دوستانه ای با آنها برقرار کند. ۱۰- محمود غفوری (۲۰۰۹) در مقاله ای با عنوان «سیاست چین در خلیج فارس»^۱ به بررسی مسئله ی رشد اقتصادی چین و نیاز فزاینده ی آن به نفت خام و تامین این نفت از خلیج فارس که چالشی برای ایالات متحده آمریکا است می پردازد. کشور چین به مهم ترین واردکننده ی نفت خام و دومین مصرف کننده در جهان بعد از ایالات متحده ی آمریکا و سومین واردکننده ی نفت بعد از آمریکا و ژاپن تبدیل شده است. در نتیجه نیاز فزاینده ی چین به نفت سبب شده است تلاش کند تا حضور چشمگیری در منطقه ی خلیج فارس داشته باشد؛ و به دلایل متعدد سعی کند موقعیت و جایگاه خود را در منطقه تثبیت کند. مثل فروش اسلحه، وارد کردن نفت و... این حضور فعال چین در منطقه موجب چالش های گسترده ای برای آمریکا و دیگر قدرت های اصلی است. البته باید آگاه بود که وجه تمایز این پژوهش با پژوهش های قبلی در کاربرد یک چارچوب نظری متفاوت و بررسی یک مسئله جدید که در عرصه ی بین المللی روز به روز پررنگ تر می شود یعنی چالش منافع آمریکا در منطقه ی خلیج فارس توسط چین نو، است.

چارچوب نظری: نظریه ی سیکل قدرت

اگرچه می توان از نظریات مختلف برای توضیح پدیده های سیاسی بین المللی و حتی سیاست خارجی کشورها استفاده کرد، اما با مدنظر قرار دادن این مسئله که هر پدیده ی سیاسی یا بین المللی معلول علت یا عواملی است، بعضا با توجه به مقتضیات زمان و ویژگی های محیط داخلی و بین المللی، بررسی یک پدیده ی سیاسی با یک نظریه ی خاص؛ به دلیل اینکه علل ایجادکننده یا

^۱. China's Policy in the Persian Gulf

شکل‌دهنده به پدیده‌ی مذکور و عوامل تاثیرگذار بر آن، انطباق بیشتری با اصول و مبانی یک نظریه‌ی خاص دارد، با استفاده از آن نظریه بهتر می‌توان به تبیین پدیده‌ی مذکور پرداخت. از این رو برای بررسی روابط چین و آمریکا در منطقه‌ی خلیج فارس نظریه‌ی سیکل قدرت بهتر می‌تواند پاسخ‌گوی مسائل باشد و اعتقاد بر این است که چون نظریه‌ی مزبور با رهیافتی جدی، پدیده‌های بین‌المللی را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد به نسبت سایر نظریات مطرح از کارایی بیشتری برای تحلیل الگوهای همکاری و تضاد در روابط ایالات متحده و چین در قرن بیست و یکم برخوردار است. آنچه در این پژوهش برای تحلیل ماهیت تغییر و تحول در قدرت در عصر حاضر و به‌ویژه بررسی روابط قدرت مسلط کنونی یعنی ایالات متحده و قدرت نوظهور جدید - چین - که از پتانسیل‌های زیادی برای دستیابی به مراتب بالای قدرت برخوردار است استفاده گردیده، دستگاه نظری سیکل قدرت است که توسط نظریه‌پردازان بزرگی چون چارلز دوران^۱، سوشیل کمار^۲، دیلان کیسان^۳ و بروک تسمان^۴ تدوین گردیده است.

نظریه سیکل قدرت نخستین بار توسط چارلز دوران در اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ مطرح گردید و سپس در محافل علمی و دانشگاهی اشاعه یافت. این نظریه درباره‌ی ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ بین‌المللی است. کانون اصلی توجه این نظریه از لحاظ محتوایی، تعادل میان قدرت و نقش است. بر طبق این دیدگاه، نقش هر بازیگر تابعی از قدرت اوست؛ هماهنگی و تعادل میان قدرت و نقش موجب رضایت و صلح می‌گردد. رابطه معکوس نیز مصداق دارد؛ افزایش قدرت از یک سو و محدودیت‌های غیرقابل قبولی که توسط سیستم از طریق نقش محدود بر بازیگر تحمیل می‌شود از سوی دیگر، موجب نارضایتی و کوشش جهت پر کردن فاصله بین قدرت و نقش می‌شود؛ در نتیجه، قدرت جدید جهت تحصیل منابع، تعیین قواعد بازی و شکل دادن به نظام بین‌الملل، به چالش قدرت فائده می‌پردازد. نظریه‌ی سیکل قدرت، تعادل در نظام بین‌الملل و ثبات ساختاری را مرتبط با این مسئله می‌داند که قدرت هژمون و متحدانش از قدرت برتری نسبت به قدرت جدید و در حال ظهور برخوردار باشند.

^۱. Charles Doran

^۲. Sushil Kumar

^۳. Dylan Kissane

^۴. Brock Tessman

زمانی که قدرت چالش‌گر از قدرت مساوی یا بالاتری نسبت به قدرت چالش گرفته شده برخوردار گردد، دوره‌ی دگرگونی و انتقال در سیستم فرامی‌رسد و ماهیت این انتقال، با نحوه‌ی عملکرد قدرت به چالش گرفته شده همبستگی تام دارد (قلی زاده و شفیع، ۱۳۹۲: ۱۴۱ و ۱۴۲). دوران همچنین در جست‌وجوی توضیح و توصیف مکانیزم، علل و چگونگی انتقال از یک ساختار به ساختار جدید است. برای او مانند واقع‌گرایان ساختارگرا، قدرت نقش محوری ایفا می‌کند و ساختار سیستم بین‌الملل، تنها واحدی است که سزاوار مطالعه می‌باشد. هدف وی عبارت از تشخیص و توضیح عوامل ایجادکننده‌ی بی‌ثباتی با استفاده از نظریه‌ها و روش‌های رفتارگرایان است. تصمیم‌گیری در شرایط بحرانی و همچنین ابعاد روانی و تشخیص تصمیم‌گیرندگان، از جمله عواملی هستند که مورد بررسی قرار می‌گیرند. از دید دوران نظریه سیکل قدرت از دو بخش اصلی تشکیل شده است: بخش نخست، دینامیک صعود و افول قدرت‌ها و بخش دوم، نتایج بخش اول برای جنگ‌های اصلی. به نظر دوران، بحران‌های ساختاری فقط از طریق بررسی رفتار تهدیدآمیز بازیگر چالش‌کننده برای موقعیت قدرت برتر (قدرت معظم)، قابل بررسی هستند. مفاهیم اصلی که محورهای نظریه‌ی مذکور را تشکیل می‌دهند، عبارت‌اند از: قدرت، ساختار، ثبات و نقطه‌ی عطف. نظریه‌ی چارلز دوران ابعاد و زوایای مختلفی را دربر می‌گیرد. در این پژوهش آن بخش از این نظریه را مدنظر قرار خواهیم داد که تبیین‌کننده‌ی موضوع مطالعه ما یعنی «کنش چالش‌گرایانه چین در مقابل آمریکا است». گزاره‌های مهم در نظریه‌ی چارلز دوران عبارت‌اند از:

۱. قدرت هر کشور تابع توانمندی‌های آن کشور است. پس قدرت هر کشور در نتیجه‌ی افزایش یا کاهش توانمندی‌های آن کشور می‌تواند افزایش یا کاهش یابد.
۲. قدرت هر بازیگر امری نسبی است و در مقایسه با سایر بازیگران می‌تواند مورد محاسبه قرار گیرد. به‌عنوان مثال منحنی قدرت یک بازیگر می‌تواند با نزول منحنی قدرت بازیگر دیگر همراه گردد.
۳. افزایش قدرت هر بازیگر، به افزایش نقش آن بازیگر منجر می‌شود؛ به‌عبارت دیگر جایگاه و نقش یک بازیگر در نظام بین‌الملل تابع قدرت و توانایی آن بازیگر است.
۴. زمانی که قدرت یک بازیگر بر بازیگر دیگر فزونی گیرد و بازیگر نوظهور متقاضی افزایش نقش خود در عرصه‌ی بین‌المللی گردد، مرحله‌ی حساس یا نقطه‌ی عطفی در نظام بین‌الملل اتفاق می‌افتد که می‌تواند به دگرگونی در ساختار نظام بین‌الملل منجر شود. از دید دوران مهم‌ترین بخش نظریه‌ی سیکل قدرت مرحله‌ی نقطه‌ی عطف یا مرحله حساس است که شرایط انتقال قدرت در

سیستم بین‌المللی را فراهم می‌کند. در نقطه عطف تحولات در روابط بین‌الملل دارای ابعاد انقلابی می‌باشند. در این مرحله، فاصله‌ی ایجاد شده بین قدرت یک بازیگر و نقش او ناگهان بسته می‌شود و سیاست‌گذاران ناگهان متوجه می‌شوند که «جذر و مد تاریخ» دگرگون شده است. در این مرحله قدرت یک بازیگر بر قدرت بازیگر دیگر فزونی یافته در نتیجه نقش‌ها متحول شده‌اند. در نقطه‌ی عطف، بی‌اعتمادی سیاسی و نااطمینانی روانی حکم‌فرمایی می‌کند و قواعد رفتاری، نقش‌ها، شناخت آینده و طرح‌ریزی استراتژیک بلندمدت که شرایط لازم برای احساس امنیت است، دگرگون شده‌اند. در نقطه‌ی عطف، افول هژمونی موجب توزیع مجدد امکانات در سطح بین‌الملل می‌شود و انتقال قدرت موجب رقابت برای رهبری جهان می‌گردد (اخوان زنجانی، ۱۳۷۴: ۱۶۲ تا ۱۶۷). از دید دوران در این مرحله رفتار قدرت چالش شده (اصلی) در مقابل قدرت نوظهور (چالش‌گر) به سه شکل متجلی می‌گردد؛ استفاده از قدرت نظامی به شکل یک اقدام پیشگیرانه علیه چالش‌کننده (نتیجه‌ی چنین اقدامی جنگ است لذا مردود شمرده می‌شود)، ایجاد ائتلاف گسترده به‌منظور تعدیل قدرت بازیگر جدید در صورتی که به‌تنهایی قادر به مهار قدرت جدید نباشد (در این مورد به منطق نظریه‌ی موازنه قدرت می‌پیوندیم چون بازیگر جدید نیز بیکار نمی‌نشیند و خود ائتلاف‌های موفقیت‌آمیزتری ایجاد می‌کند و بدین‌وسیله نقش بازدارندگی ائتلاف اول را خنثی می‌کند و بازی به موقعیت ابتدایی خود؛ یعنی عدم هماهنگی بین نقش و قدرت برمی‌گردد)، پذیرش جایگاه قدرت نوظهور و مشارکت آن در تصمیم‌گیری‌های بین‌المللی و جهانی (در این مرحله اقداماتی توسط بازیگر چالش شده پیشنهاد می‌شود: ۱. فراهم کردن زمینه برای ایفای نقش فعال‌تری در تصمیم‌گیری‌های بین‌المللی توسط بازیگر چالش‌کننده ۲. افزایش انواع مشارکت‌ها و همکاری‌های چندجانبه ۳. استفاده از بحران‌های حاشیه‌ای برای مشارکت قدرت جدید در فرآیند تصمیم‌گیری ۴. تعریف مجدد شرایط ائتلاف‌های موجود به‌نحوی که پیوسته بخش اعظمی از بار مالی امور امنیتی به عهده‌ی بازیگران مهم جدید واگذار شود) (مظاهری، ۱۳۸۸: ۸۱).

یک. بحث و بررسی

۱-۱. منطقه خلیج فارس

منطقه خلیج فارس با دارا بودن منابع عظیم انرژی و دارا بودن مهم‌ترین خطوط کشتیرانی و منابع

بسیار غنی کانی و معدنی، از مهم‌ترین و حساس‌ترین مناطق دنیا به حساب می‌آید؛ و همواره مورد توجه کشورهای بزرگ بوده است. از سال ۱۹۰۸، زمانی که اولین چاه نفت در مسجدسلیمان به نفت رسید، اهمیت نوین جهانی خلیج فارس شروع شد (خوش خطی و امجدی، ۱۳۸۶: ۲۳۰). این منطقه که شامل کشورهای ایران، عراق، کویت، عربستان، قطر، امارات متحده عربی، بحرین و عمان است با داشتن ذخایر بی‌نظیر نفت و گاز دارای اهمیت فراوانی است. منطقه‌ی خلیج فارس، طبق آخرین برآوردها با ۷۹۷/۸ میلیارد بشکه ذخیره‌ی اثبات شده نفت و ۷۹/۳ تریلیون مترمکعب ذخیره گاز طبیعی، بالاترین میزان اهمیت استراتژیکی از لحاظ ذخایر نفت و گاز را به خود اختصاص داده است (BP Statistical Review of World Energy, 2014: 6,20) در زمان حاضر درزمینه‌ی یکی از انرژی‌های مهم خلیج فارس یعنی نفت باید گفت که ثبات بازار نفت جهانی به افزایش تولید نفت منطقه‌ی خلیج فارس وابسته است. با اهمیت یافتن نفت به عنوان موتور محرک اقتصاد جهانی و افزایش تقاضا برای آن منطقه خلیج فارس به عنوان مهم‌ترین منطقه برای تامین نفت مورد نیاز جهان از جمله آمریکا تبدیل شده است. کارشناسان مسائل نفت پیش‌بینی می‌کنند با توجه به روند افزایش تقاضای نفت در بازار آمریکا و کاهش تولیدات نفت در آمریکا این منطقه برای مدت‌ها اهمیت ژئواستراتژیک و ژئوپلیتیکش را حفظ خواهد کرد. آنچه مسلم است منطقه‌ی خلیج فارس همواره از گذشته در نظام جهانی و سیاست‌های غرب از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. خلیج فارس دارای بزرگ‌ترین ذخایر نفتی جهان بوده و تولیدکننده‌ی بخش اعظم انرژی و مواد اولیه نفتی برای توسعه و پیشرفت فن‌آوری کشورهای صنعتی است (ظاهری، ۱۳۸۷: ۱۷۱). منابع عمده‌ی نفت خلیج فارس به عربستان سعودی، ایران و عراق تعلق دارد. عراق که به دلیل جنگ و تحریم‌های اعمال شده، بررسی و اکتشافات قابل توجهی در حوزه‌ی نفت انجام نداده است حتی ممکن است بیش از عربستان سعودی نفت داشته باشد (katzman, 2003: 1). درزمینه‌ی گاز طبیعی نیز ایران با داشتن ۳۴/۰ تریلیون مترمکعب بیشترین میزان ذخایر گازی را در میان کشورهای حوزه‌ی خلیج فارس دارا می‌باشد (BP Statistical Review of World Energy, 2014: 20).

۲-۱. سیاست خارجی چین در منطقه‌ی خلیج فارس:

یکی از موضوعات مهم روابط بین‌الملل معاصر، خیزش چین و توانمندی‌های این کشور آسیایی

است. چین به عنوان یک قدرت در حال ظهور از جمله کشورهایی است که در دهه های اخیر، تغییرات وسیعی به خود دیده است. این تغییرات از اواخر دهه ۱۹۷۰ م؛ و در چارچوب اصلاحات و سیاست درهای باز آغاز شد و شامل حوزه های اقتصادی، سیاسی و نظامی است (بصیری و دیگران، ۱۳۹۱: ۹۳). چین با سرزمینی وسیع و با دارا بودن یک پنجم جمعیت جهان، بزرگ ترین کشور در حال رشد جهان محسوب می شود که علاوه بر عضویت دائمی در شورای امنیت و دارا بودن حق وتو، یکی از قدرت های هسته ای، به شمار می رود (قلی زاده و شفیع، ۱۳۹۱: ۱۴۹). بنابراین هر چه کشوری دارای قدرت و نفوذ بیشتری در محیط منطقه ای، فرا منطقه ای و بین المللی باشد در صورت اتخاذ یک سیاست خارجی درست و مطلوب، علاوه بر اینکه می تواند تا حدود زیادی به اهداف و منافع خود دست پیدا کند، قادر خواهد بود به میزان قابل توجهی بر قواعد و محیط بین الملل اثرگذار باشد. کشور چین تا اواخر دهه ۱۹۷۰ م در زمان انجام اصلاحات اقتصادی و سیاسی به تدریج دگرگون شد. سیاست خارجی این کشور از اواخر دهه ۱۹۸۰ م خصوصاً در زمان دنگ شیائوپینگ با اتخاذ سیاست خارجی بدون تنش و مسالمت آمیز، در صدد دستیابی به اهداف خود در منطقه و نظام بین الملل برآمد. نتیجه این نوع سیاست خارجی را می توان در افزایش قدرت سیاسی، اقتصادی و وجهه منطقه ای و بین المللی این کشور مشاهده کرد. این کشور از دهه ۱۹۹۰ م به بعد و به خصوص از سال ۲۰۰۰ م با اتخاذ و استمرار سیاست خارجی بدون تنش، مسالمت آمیز و صلح جو تلاش کرده است تا به منافع حیاتی، ملی و برنامه و اهداف سیاسی، خصوصاً اقتصادی خود جامعه عمل بپوشاند و این سیاست اصل ثابت و لایتغیر موضع گیری های این دولت در نظام بین الملل بوده است در اوایل نیمه دوم قرن ۲۰، سیاست خارجی چین تحت تاثیر عوامل ملی و بین المللی در یک حوزه ی منطقه ای تعریف می شد؛ اما اکنون دربرگیرنده بسیاری از ملاحظات بین المللی است.

در آغاز قرن ۲۱ سیاست خارجی مسالمت آمیز چین متأثر از دو گفتمانی بود که هوجین تائو، رئیس جمهوری این کشور مطرح کرد: ۱. ظهور مسالمت آمیز^۱: بدین معنا که چین قدرتی در حال

^۱. Peaceful Rise

رشد است و مسیر افزایش توانایی خود را همانند قدرت‌های گذشته بر محور نیروی نظامی قرار نمی‌دهد. ۲. جهان هماهنگ^۱: که به اولویت‌بخشی هوجین تائو به صلح و ثبات جهانی از طریق همکاری و اجماع نه بهره‌گیری از اتحادها یا استفاده‌ی اشکار از زور اشاره کرد (عباسی و قیاسی، ۱۳۹۱: ۲۲۲ تا ۲۳۱). به این ترتیب رشد اقتصادی چین و افزایش حجم دادوستد این کشور، پررنگ‌تر شدن حضور آن در سطح بین‌المللی را در پی داشته است. به گونه‌ای که پکن با حضور مؤثر و پویا در شورای امنیت سازمان ملل به عنوان عضو دایم و برخوردار از حق وتو و نیز شرکت در پیمان‌های منطقه‌ای و جهانی مانند پیمان منطقه‌ای آسیا - پاسفیک، سازمان همکاری شانگهای، گفت‌وگوی شش‌جانبه در مورد کره شمالی، گروه ۵+۱ در مورد پرونده هسته‌ای ایران و نیز حضور در اجلاس‌های ا. سه. آن و هشت کشور صنعتی به عنوان عضو ناظر، در صدد بهره‌گیری از ظرفیت‌ها و پتانسیل‌های موجود در پهنه‌ی سیاست خارجی خود و به دنبال سیاست‌های چندجانبه‌گرایی در عرصه‌ی بین‌المللی است (ابراهیمی و رضایی، ۱۳۹۱: ۱۷۴). چینی‌ها برای برقرار کردن روابط باثبات و عاری از تنش با کشورهای مختلف جهان، به صراحت اعلام کرده‌اند که مایل به عضویت در هیچ‌یک از سازمان‌های نظامی منطقه‌ای نیستند، ولی از حضور در سازمان‌های اقتصادی فراگیر و مؤثر جهانی و منطقه‌ای با اشتیاق استقبال می‌کنند. همچنین چین بارها اعلام داشته است که سیاست خارجی این کشور از اهداف و لوازم توسعه‌ی اقتصادی تبعیت می‌کند (عباسی و قیاسی، ۱۳۹۱: ۳۳۸).

مساله تامین انرژی مهم‌ترین عامل در حفظ رشد اقتصادی کنونی و در نتیجه مهم‌ترین شاخص ثبات سیاسی اقتصادی، اجتماعی و امنیت ملی چین محسوب می‌شود. به همین دلیل، در سطح استراتژیک مسئله‌ی تامین انرژی برای چین به عنوان موضوعی کلیدی-حیاتی به حساب می‌آید (ترابی، ۱۳۸۹: ۱۲۰). با این حال اگرچه چین نفت را در مرتبه‌ی دوم اقتصاد خود قرار داده است اما به این منبع انرژی بسیار نیازمند است. به همین دلیل در تلاش است تا این نیاز خود را - اگرچه خود نیز تولیدکننده‌ی نفت است - از مناطق دیگر جهان تامین کند. برای مثال از میان مناطق نفت‌خیز جهان که دارای ویژگی‌های باارزشی برای چین است منطقه خلیج فارس است. هرچند

^۱. Harmonious World

چین در عرصه بین‌المللی سیاست متنوع‌سازی را دنبال می‌کند و تاکید صرف بر منطقه خلیج فارس ندارد، اما به دلایلی چون مسافت زیاد یا داشتن مشکلات تاریخی مثلاً با اکثر کشورهای حوزه‌ی دریای خزر، خلیج فارس و به‌طور اعم خاورمیانه بهترین منبع تامین نفت و انرژی این کشور محسوب می‌شود.

علت اهمیت خلیج فارس برای چین به ذخایر فراوان نفت این منطقه، نزدیکی جغرافیایی و عدم اختلافات سیاسی چین با کشورهای این منطقه برمی‌گردد. علاوه بر این علت اصلی اهمیت خلیج فارس برای چین عمر ذخایر این منطقه است؛ درحالی‌که عمر ذخایر سایر مناطق جهان کمتر از ده سال است متوسط عمر ذخایر این منطقه چیزی حدود هفتاد سال است؛ بنابراین آینده بازار نفت جهان و به‌ویژه چین در منطقه‌ی خلیج فارس است (ترابی، ۱۳۸۹: ۱۱۲۱). و چون چین و کشورهای خلیج فارس فاقد تاریخ درگیری و یا اختلاف عمده‌ای می‌باشند؛ بنابراین در فرآیند وابستگی متقابل در حوزه‌ی انرژی مانع مهمی وجود ندارد و تجارت بین این دو منطقه به‌خوبی در حال گسترش است؛ در مقابل خلیج فارس تامین‌کننده‌ی تکنولوژی اب، عرضه نفت و گاز و سرمایه‌گذاری در صنعت پتروشیمی چین است. مزایای خلیج فارس به‌عنوان مهم‌ترین تامین‌کننده نفت چین به ذخایر غنی، ظرفیت تولید، ساخت‌های تولیدی مناسب و شرایط خوب جغرافیایی این منطقه که در نزدیکی چین قرار دارد، برمی‌گردد. همچنین هزینه‌ی استخراج نفت در این منطقه بسیار پایین است و اکثر کشورها به دلیل تک‌محصول بودن علاقه‌ی شدیدی به استمرار عرضه نفت دارند (ترابی، ۱۳۹۰: ۲۱۲). از دیگر مزیت‌های این کشور آسیایی برای کشورهای خلیج فارس این است که چین یک بازیگر تازه‌وارد در منطقه‌ی خلیج فارس است و به دلیل نداشتن سابقه استعمارگری، برخورداری از بازار بزرگ و جذابیت سرمایه‌گذاری، به‌خوبی از مزیت‌های خود بهره‌برداری نموده است و از طرف دیگر چین مانند آمریکا درصدد تغییر در منطقه نیست و فرصت‌طلبانه با کشورهایی که آمریکا درصدد تغییر رژیم در آن‌هاست مثل ایران و عراق وارد تعامل و همکاری شده است درنتیجه برای اکثر کشورهای خلیج فارس دارای جذابیت و اعتبار است. از این‌رو چین با اکثر کشورهای خلیج فارس روابط دوستانه‌ای برقرار کرده است؛ چون به‌هیچ‌وجه خواهان هیچ نوع ناامنی در منطقه که باعث افزایش قیمت نفت شود، نیست. درنتیجه شرایط

وابستگی متقابل دوجانبه چین و کشورهای نفت خیز منطقه‌ی خلیج فارس به خوبی مهیا است. به هر حال چین در سال‌های اخیر پیشرفت‌های چشمگیری به خصوص در عرصه‌ی اقتصادی داشته است تا جایی که در عرصه سیاسی نیز خواستار نقش و مسئولیت متناسب با این پیشرفت‌هاست. این کشور به شدت تلاش می‌کند به جایگاه مورد علاقه‌اش، یعنی هم‌ترازی با آمریکا، به طور کلی در سراسر جهان دست یابد. (ابراهیمی و رضایی، ۱۳۹۱: ۱۷۲ و ۱۸۳). به این ترتیب منطقه‌ی خلیج فارس یکی از مناطقی است که چین تلاش می‌کند دارای منافع گسترده در این منطقه باشد و به دلیل حضور آمریکا در این منطقه از مدت‌ها پیش و ادعای برتری داشتن در این منطقه، بی‌تردید حضور چین در این منطقه به چالش کشیدن منافع آمریکا در این منطقه خواهد بود؛ که در ادامه به این مسئله بیشتر پرداخته خواهد شد.

۱-۳. منافع آمریکا در منطقه خلیج فارس

با کشف نفت در منطقه خلیج فارس که بعدها میزان ذخایر آن مشخص شد، رقابت در این منطقه فشرده‌تر گردید و عملاً از سال ۱۹۷۰ به بعد که نیروهای بریتانیایی از منطقه خارج شدند آمریکا جایگزین آنها گردید. ارزش نفت از زمانی مشخص شد که این ماده‌ی حیاتی جای زغال سنگ را به عنوان سوخت کشتی‌های جنگی بریتانیایی گرفت. نیاز به نفت خلیج فارس و منافع اقتصادی که به تبع نفت در منطقه وجود دارد باعث شده است که ایالات متحده یکی از بزرگ‌ترین نیروهای نظامی خود در طول تاریخ را در این منطقه و اطراف آن مستقر نماید (تقوی پور، ۱۳۸۱: ۱). خلیج فارس صخره‌ای است که مجموعه‌های نفتی و نظامی ایلات متحده بر آن استوار شده است. آمریکا با توجه به اهمیت ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک خلیج فارس، جایگاه ویژه‌ای برای این منطقه قایل است. حفاظت از دسترسی به ابراه‌ها و منابع اولیه، تمرکز منافع آمریکا در خلیج فارس، نگرانی‌های آمریکا در خلیج فارس از عدم استمرار جریان نفت خلیج فارس، وجود پنج کشور از هشت کشور جهان که عمر ذخایر اثبات شده آنها به بیش از ۵۰ سال در حوزه خلیج فارس می‌رسد و استمرار نیازهای ژاپن، اروپا و چین به نفت منطقه از نکته‌های قابل توجه در مورد اهمیت منطقه‌ی خلیج فارس است. به طور کلی دولت آمریکا در حوزه‌ی خلیج فارس، پنج هدف

مهم و استراتژیک را تعقیب می‌کند که این هدف‌ها عبارت‌اند از: تامین جریان صدور آزاد نفت به بازارهای جهانی، تامین امنیت رژیم‌های دوست و تقویت رابطه با آنها و جلوگیری از زمینه‌های بروز ناامنی در منطقه، جلوگیری از گسترش سلاح‌های کشتار جمعی، تقویت روند اصلاحات و دموکراسی در کشورهای منطقه، مبارزه با تروریسم که این موارد را می‌توان به‌عنوان مجموعه اهداف آمریکا در منطقه خلیج فارس دانست؛ و از استراتژی‌های نفتی ایالات متحده در خلیج فارس می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: تامین امنیت و ثبات کشورهای تولیدکننده منطقه، تامین امنیت تاسیسات نفتی منطقه، تامین امنیت پایانه‌های نفتی در خلیج فارس، حفاظت و پاسداری از خطوط ارتباط دریایی (تخشید و متین جاوید، ۱۳۹۰: ۲۱۶ و ۲۱۸).

علاوه بر دغدغه‌ها و نگرانی‌های ایالات متحده در خصوص امنیت انرژی که این کشور را با خلیج فارس پیوند می‌زند، در دوره‌ی پس از ۱۱ سپتامبر عناصر امنیتی قدرتمندی تحت‌عنوان مبارزه با تروریسم، جلوگیری از گسترش سلاح‌های کشتار جمعی و نگرانی از چگونگی مصرف دلارهای نفتی، پیوند امنیت ملی آمریکا با منطقه خلیج فارس را عمیق‌تر نموده و عملاً آن را به مقوله‌ی چندبعدی تبدیل کرده است. به این ترتیب نفت خلیج فارس در امنیت انرژی آمریکا و تداوم رهبری جهانی این کشور در رقابت با قدرت‌های نوظهور نقشی حیاتی می‌یابد (موسوی شفائی، ۱۳۸۷: ۳۱۶). از طرف دیگر ایالات متحده‌ی آمریکا به‌عنوان بزرگ‌ترین مصرف‌کننده و واردکننده و نیز سومین تولیدکننده‌ی نفت خام جهان، بزرگ‌ترین بازیگر عرصه‌ی انرژی جهان است. این کشور بیش از ۲۲ درصد از کل واردات خود را از منطقه‌ی خلیج فارس تامین می‌کند. البته باید اذعان داشت که این ۲۲ درصد تمام نیاز آمریکا نیست؛ زیرا که آمریکا بخش دیگری از مصرف نفت خود را از مناطق دیگر جهان تامین می‌کند؛ اما مسئله‌ای که حائز اهمیت است این است که آمریکا به‌عنوان نماینده‌ی کشورهای سرمایه‌داری در منطقه‌ی خلیج فارس، دارای نقش است و باید منابع موردنیاز آنها را نیز تامین کند. به همین دلیل کشورهای بلوک غرب به‌ویژه آمریکا منطقه‌ی خلیج فارس را شاه‌رگ حیاتی خود می‌دانند. برژنسکی مشاور امنیت ملی آمریکا در زمان کارتر در کتاب (قدرت و اصول) خود در این مورد می‌نویسد: «در آخرین گزارش سالانه‌ی کارتر به کنگره آمریکا، اساس سیاست جدید آمریکا در خاورمیانه و خلیج فارس روشن شد؛ و این سیاست از طرف

جایگزین وی (ریگان) هم پذیرفته شده است. بر مبنای این سیاست، امنیت آمریکا با امنیت سه منطقه‌ی حساس و استراتژیک جهان یعنی اروپای غربی، خاور دور و خاورمیانه که خلیج فارس را نیز دربر می‌گیرد گره خورده است» (خادم، ۱۳۸۴: ۷۵ تا ۸۱). البته در این پژوهش باید به این نکته‌ی مهم نیز اشاره کرده که آمریکا اگرچه خود دارای بخش اعظم نفت جهان است ولی عمر ذخایر نفت این کشور ارتباط مستقیمی با سیاست‌های انرژی آینده آن دارد. در ۲۰ سال آینده مصرف نفت آمریکا بازهم افزایش خواهد یافت، درحالی که تولید آن کاهش پیدا خواهد کرد و این شکاف باید به وسیله‌ی نفت وارداتی از منطقه‌ی خلیج فارس پر شود. ارایش سیاسی و نظامی آمریکا در مناطق نفت خیز به خصوص خلیج فارس برای تامین امنیت خطوط انتقال نفت، از دهه‌ی هفتاد با جنگ کویت و فروپاشی رژیم صدام حسین در عراق به نقطه‌ی اوج خود رسیده است.

نفت نه تنها منبع منازعه بین دولت‌ها، بلکه منبع پرتحرک جنگ‌های غیرمستقارن پس از ۱۱ سپتامبر به شمار می‌رود. به نظر می‌رسد که نفت در طراحی راهبرد منطقه‌ای آمریکا و غرب در خلیج فارس نقش غیرقابل انکاری دارد بی‌تردید ذخایر راهبردی نفتی آمریکا روزی به پایان خواهد رسید اما نیاز به مصرف این ماده روز به روز در ایالات متحده رو به افزایش است آمریکا برای تامین نیاز مصرفی خود، اقدام به وارد کردن نفت از نقاط مختلف جهان کرده است. در این بین منطقه خلیج فارس با دارا بودن منابع عظیم نفت و گاز، یکی از منابع مهم تامین انرژی آمریکا به شمار می‌رود. بر همین اساس ایالات متحده هزینه‌ی بسیار سنگینی برای حفظ امنیت ذخایر نفتی منطقه متحمل می‌شود. نفت برای آمریکا مسئله‌ی مرگ و زندگی است. همچنین می‌توان گفت قطع نفت مرگ اقتصاد غرب است (ظاهری، ۱۳۸۷: ۱۴۱ و ۱۴۵). راه دیگری که آمریکا توانسته است دول خلیج فارس را به خود وابسته و بخش اعظم پولی که صرف وارد کردن نفت می‌کند به غرب بازگرداند و از این طریق حضور پیوسته در این منطقه داشته باشد، فروش تسلیحات به این کشورها است. خرید تسلیحات توسط کشورهای خلیج فارس باعث می‌شود دلالتان و کارگزاری که خریده‌ها را هماهنگ می‌کنند ما به ازای قابل توجهی دریافت کنند. اینان به گروه‌های ذی نفوذ قدرتمندی در ایالات متحده و به طور کلی غرب تبدیل شده‌اند که از چارچوب قیمت و عرضه‌ی اثبات نفت حمایت می‌کنند. تا تداوم و استمرار فروش‌های تسلیحاتی به کشورهای نفت خیز

خلیج فارس حفظ شود. به این ترتیب یک اتحاد محکم بین تجارت اسلحه و نفت پدید آمد که در حال حاضر نیز با قوت و قدرت ادامه دارد و صادرکنندگان عمده نفت در خلیج فارس واردکنندگان اصلی تسلیحات هستند (Chapman & Khanna, 2004: 2-29).

یافته‌های تحقیق

از آنجایی که چین توانسته است به موفقیت‌های وسیعی در حوزه اقتصاد نایل شود، می‌تواند به عنوان رقیب اصلی آمریکا در منطقه خلیج فارس مطرح شود. این کشور به عنوان یک قدرت نوظهور و با استفاده از مؤلفه‌ی اقتصادی توانسته است هژمونی ایالات متحده را در منطقه خلیج فارس به چالش بکشد و این کشور را وادار به مقابله با خود نماید (بصیری و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۰۱). و از دید آمریکا، چین تنها قدرتی در نظام بین‌الملل است که به دلیل دارا بودن عناصر اصلی قدرت که شامل جمعیت، وسعت سرزمین، اقتصاد پویا و نیروی نظامی گسترده است، از پتانسیل تبدیل شدن به قدرت بزرگی که بتواند هژمونی آمریکا را در آینده نزدیک به چالش بکشد، برخوردار است (قلی زاده و شفیعی، ۱۳۹۱: ۱۴۸). اما این دو کشور از سابقه‌ی همکاری قوی در عرصه بین‌المللی نیز برخوردار هستند در دوران جنگ سرد و در واقع از اوایل دهه ۱۹۷۰ م روابط چین و آمریکا بر پایه همکاری راهبردی شکل گرفت و چین تنها گزینه‌ی مطلوب و ممکن جهت برقراری موازنه در قبال تهدید شوروی بود. با پایان جنگ سرد بنیان همکاری راهبردی دو کشور فروریخت اما تحولات پس از جنگ سرد پتانسیل‌های جدیدی برای همکاری دو کشور فراهم آورد؛ پتانسیل‌هایی که رشد اقتصادی چین از یکسو و حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر از دیگر سو پهنه آن را بیش از پیش گسترده ساخت (ابراهیمی و رضایی، ۱۳۹۱: ۱۷۶). از طرف دیگر چینی‌ها با تغییر الگوی تعامل با آمریکا از دشمنی به گونه‌ای پیچیده از رقابت و همکاری، ضمن کاهش فشارهای آن از قابلیت‌های گسترده‌ی آمریکا در جهت پیشبرد توسعه بهره‌های وافری برده‌اند. به طور کلی در وضعیت کنونی از منظر ایالات متحده، همکاری با چین جهت تامین منافع اقتصادی و امنیتی ضروری است. در حوزه امنیت جهانی، ایالات متحده این موضوع را در نظر دارد که چین عضو دایم شورای امنیت سازمان ملل متحد و نیز کشوری هسته‌ای است. همچنین تداوم ثبات در آسیا

نیازمند همکاری چین است. از سوی دیگر رشد سریع و عظیم اقتصاد چین، این کشور را به بازاری پراهمیت برای ایالات متحده تبدیل کرده است. علاوه بر این چین اکنون سومین شریک تجاری و دومین بستانکار بزرگ آمریکاست و این امکان را یافته است که ابزار دامپینگ و گنجینه دلارش به آمریکا ضربه بزند. هرچند در این کار خود نیز زیان خواهد دید، اما داشتن چنین توانی نشان از ضربه‌پذیری اقتصاد آمریکا در برابر چین دارد. (ابراهیمی و رضایی، ۱۳۹۱: ۱۷۶). در زمینه اهمیت منطقه‌ی خلیج فارس برای دو کشور چین و آمریکا و مسئله‌ی پژوهش یعنی چالش منافع آمریکا در خلیج فارس توسط چین باید اذعان داشت که اهمیت منابع خلیج فارس از این جهت برای آمریکا مهم است که آمریکا برتری در توازن قدرت‌های آینده را درگرو تسلط بر مناطق ژئواکونومیک و سرشار از منابع اقتصادی می‌داند تا به این وسیله بتواند ضمن ایجاد اختلال در امنیت اقتصادی کشورهای رقیب، به موقعیت برتر در نظم نوین دست یابد. به بیان دیگر آمریکا از راه تسلط بر منابع انرژی خلیج فارس، در نظر دارد امنیت جریان نفت و کنترل قیمت آن را در اختیار بگیرد تا از این طریق، جریان اقتصادی اروپا، ژاپن و چین را در دست داشته باشد و آنان را با هدف‌های خود در نظام نوین همراه کند و ازانجایی که چین دومین مصرف‌کننده و سومین تولیدکننده نفت در جهان است آمریکا این را به‌خوبی درک کرده است و درصدد است تا از راه تسلط بر ذخایر انرژی و کنترل تولید، توزیع و مصرف این ماده‌ی حیاتی، به هژمون اقتصادی خود تداوم بخشد (تخشید و متین جاوید، ۱۳۹۰: ۲۲۵ و ۲۲۶). زیرا که نفت از ارکان هژمونی ایالات‌متحده‌ی آمریکا محسوب می‌شود و از سوی دیگر، در دنیای تجارت آزاد، بزرگ‌ترین تجارت و صنعت‌های جهانی را تشکیل می‌دهد. در چنین شرایطی، تسلط ایالات‌متحده بر منابع نفتی، ضامن رونق اقتصاد جهان است (Keohane, 2005: 140) از سوی دیگر چین سعی می‌کند حضور آرام و بی‌تنشی در منطقه‌ی خلیج فارس داشته باشد اگرچه آمریکا سعی می‌کند به نفت دسترسی داشته باشد تا بتواند به هژمونی خود تداوم بخشد اما استراتژیست‌های چینی نیز، معتقدند تغییر رادیکال وضع موجود بین‌الملل خطرات زیادی برای این کشور در بردارد بنابراین سعی می‌کنند بسیار آرام در منطقه خلیج فارس حضور خود را گسترش دهند؛ زیرا که آنان در حال حاضر هیچ‌یک از مؤلفه‌های قدرت برای به چالش کشیدن هژمونی آمریکا را ندارند و بنابراین باید راهبردهای معطوف بر «تغییر در

درون نظام بین‌الملل» و نه «تغییر نظام بین‌الملل» را به‌کارگیرند. موفقیت‌های دهه‌ی گذشته به آنان آموخته است که چین در منطقه‌ی خلیج‌فارس با تکیه بر مؤلفه‌ی قدرت اقتصادی بهتر می‌تواند منافع خود را پیش ببرد (ابراهیمی و رضایی، ۱۳۹۱: ۱۷۵). این حضور آرام و پیوسته چین و نفوذ در میان کشورهای حوزه خلیج‌فارس نگرانی‌هایی را برای آمریکا به ارمغان آورده است علاوه بر این بر طبق نظریه‌ی سیکل قدرت، چین به دلیل برتری اقتصادی نسبت به آمریکا در زمینه‌ی سیاست خارجی نیز قدرت مانور بیشتری دارد و آمریکا نمی‌تواند مواضع چین را نادیده بگیرد به همین دلیل در عرصه‌های مختلف اجازه ورود و همکاری به چین از سوی آمریکا داده می‌شود از طرف دیگر چین می‌داند که آمریکا ابرقدرت جهان است و در چنین شرایط تقابل با آن به نفع چین نیست و همچنین می‌تواند از سرمایه، فناوری این کشور در تداوم رشد خود استفاده کند؛ بنابراین مسائل و انگیزه‌های متعدد در روابط بین چین و آمریکا و حضور آنها در خلیج‌فارس مانع از درگیری و تنش مستقیم این دو قدرت می‌شود و قدرت اقتصادی رو به افزایش چین و همچنین تلاش فوق‌العاده‌ی چین در تقویت نیروی نظامی خود باعث دوچندان شدن نگرانی‌های آمریکا از اقدامات این کشور آسیایی شده است.

به این ترتیب توان پیچیده و چشمگیر چین یک چالش و یک فرصت برای آمریکا است. هم در سطح منطقه و هم در سطح جهان، تمایل و نفوذ رو به گسترش چین از دریای جنوبی شروع و به اقیانوس هند و سپس به خلیج‌فارس می‌رسد که می‌تواند آمریکا را با یک چالش منطقه‌ای روبه‌رو کند و انحصار حمل‌ونقل انرژی را از دست ایالات متحده خارج و چین را نیز در این زمینه توانمند سازد. البته این امر می‌تواند همچنین یک فرصت مناسب برای آمریکا باشد تا از نیروی دریایی چین برای تامین امنیت منطقه استفاده نماید (ابراهیمی و رضایی، ۱۳۹۱: ۱۸۱). علاوه بر این چین و آمریکا در چارچوب تلاش برای پی‌گیری منافع اقتصادی و تجاری، الزامات گریزناپذیری برای همکاری دارند و بزرگ‌ترین شراکت تجاری و تبادلات مالی را با یکدیگر برقرار ساخته‌اند. در حال حاضر آمریکا مهم‌ترین مقصد صادرات، تولیدات و بزرگ‌ترین بازار مصرف خارجی چین به شمار می‌رود. چینی‌ها با خرید بیش از یک تریلیون دلار بیشترین اوراق قرضه‌ی آمریکایی‌ها را در دست دارند. در زمان حاضر حرکت چرخ‌دنده‌های اقتصادی دو کشور در فضای وابستگی متقابل

تجاری - اقتصادی جریان دارد و تعاملات دو کشور در حوزه‌ی مسائل تجاری - مالی بسیار پیچیده و درهم‌تنیده شده است. هرچند جنگ و رقابت‌های پایان‌ناپذیر در عرصه‌های اقتصادی به شکلی پیدا و پنهان در جریان بوده و به شکلی فزاینده ادامه خواهد یافت، اما در این میان منافع بی‌حد و حصر همکاری حرف اول را خواهد زد. با این وجود در فضای بین‌الملل کنونی، چین مهم‌ترین کانون توجهات ژئوپلیتیک و دغدغه‌های امنیتی واشنگتن است (فرزین نیا، ۱۳۹۱: ۳۵). همچنین با نگاهی به دکترین جدید آمریکا و روابط دو قدرت چین و آمریکا می‌توان گفت در عصر جدید امکان جنگ بین ابرقدرت‌ها بعید است، ضمن اینکه حوزه و تعریف جنگ هم تفاوت ماهوی پیدا کرده است؛ اما مظاهر نوین رقابت، ظهور نموده است از جمله جنگ اقتصادی، تکنولوژیک و سایبری؛ و رقابت این دو کشور رقابت دو قطب نیست چراکه قدرت‌های فراوانی در جهان هستند بلکه شاهد خنثی کردن قدرت ابرقدرت‌ها توسط قدرت‌های نوظهور هستیم. رقابت چین و آمریکا منافی برای دیگر قدرت‌ها نیز به بار خواهد آورد و قدرت به‌سوی پخش شدن می‌رود (فرزین نیا، ۱۳۹۱: ۳۶). حال اگرچه عنصر اقتصادی به‌عنوان مهم‌ترین عاملی که مانع از جنگ بین آمریکا و چین در عرصه‌ی بین‌المللی خصوصاً در منطقه‌ی خلیج فارس می‌شود باید به این مسئله نیز آگاه بود که شاید این‌طور به نظر آید که چین و آمریکا از رقابت آشکار با همدیگر در خلیج فارس می‌پرهیزند، اما رقابت آنها دور از انتظار نیست چون هر دو کشور در مقابل کشورهای منطقه از الگوی متفاوتی پیروی می‌کنند. مدل آمریکا دخالت در مسائل حقوق بشری، اقدامات پیش‌گیرانه و تغییر رژیم می‌باشد، اما چین مدل سنتی و ستفالیایی با تأکید بر عدم‌مداخله و احترام به حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشورها را دنبال می‌کند (ابراهیمی و رضایی، ۱۳۹۱: ۱۸۵).

با توجه به اینکه نیاز چین به منابع نفت و گاز پس از گذراندن دوره‌ی اصلاحات اقتصادی افزایش یافته است و این کشور در نبود این عنصر با مشکلات عدیده‌ای مواجه می‌شود، ضرورت را در این امر می‌داند که در منطقه‌ی خلیج فارس که دارای منابع عظیم نفتی و گازی است حضور گسترده‌تری داشته باشد و با استفاده از سیاست‌های مختلف از جمله روابط تجاری، نظامی و سیاسی گسترده با کشورهای این منطقه، این منبع مورد نیاز خود را تأمین کند. هرچند که سیاست چین در این منطقه اسان نخواهد بود و چین در تأمین منافع خود با آمریکا روبه‌رو

خواهد بود؛ اما چین در طی سال‌های ورود خود به منطقه خلیج فارس سعی کرده است با آمریکا به گونه‌ای رفتار کند که منجر به درگیری و تنش نشود؛ اما هر لحظه که به نفوذ چین در منطقه‌ی خلیج فارس افزوده می‌شود و برای تامین خواسته‌های خود اقدام می‌کند مسلماً منافع آمریکا را به مبارزه می‌طلبد و این تلاش‌های چین تا زمانی که چین نقش حاشیه‌ای داشته باشد و به عنوان یک قدرت، سهمی در نتایج حوادث جهانی و تغییر و تحولات منطقه‌ی خلیج فارس نداشته باشد، ادامه دارد و با توجه به نظریه سیکل قدرت و گزاره‌های مهم این نظریه باید به این نتیجه‌گیری نیز قایل باشیم که آمریکا در قبال چین مطمئناً راهبرد جنگ را انتخاب نمی‌کند و به راه حل سوم یعنی پذیرش جایگاه قدرت نوظهور و مشارکت آن در تصمیم‌گیری‌های بین‌المللی و جهانی پایبند است و از امکانات و پتانسیل‌های این کشور در راستای ثبات منطقه استفاده خواهد کرد، هر چند در عین واحد ممکن است در مناطق دیگر دنیا با هم اختلافات عدیده‌ای داشته باشند مثل مسئله تایوان و...؛ و احتمالاً بتوان به این نتیجه‌گیری منطقی هم رسید که شاید از لحاظ دولت با دولت، چین و آمریکا نمی‌توانند امیدوار به برقراری روابط دوستانه واقعی باشند اما به نظر می‌رسد این دو کشور می‌توانند در سطوح غیردولتی و فردی روابط دوستانه‌ای برقرار کنند و از تنش قطعی آنها در منطقه‌ی خلیج فارس جلوگیری شود زیرا که چین با عنصر اقتصادی قدم برمی‌دارد و این عنصر زمینه‌ی وابستگی متقابل را فراهم می‌کند و از تنش جدی آنها جلوگیری می‌کند در نتیجه در اثبات فرضیه‌ی پژوهش یعنی «خیزش چین در منطقه‌ی خلیج فارس و تلاش برای حرکت از حاشیه به متن خلیج فارس، موجب به تحلیل رفتن منافع حیاتی آمریکا در این منطقه می‌شود» باید بیان کرد که درست است حضور چین دیگر سابقه‌ی قبلی آمریکا که بعد از جنگ سرد بدون هیچ رقیبی در منطقه‌ی خلیج فارس دست‌اندازی داشت و اقدامات نظامی و غیرنظامی را اجرا می‌کرد به ارمغان نمی‌آورد، اما در زمان حاضر و حضور چین نو در این منطقه مسلماً محدودیت‌هایی را برای آمریکا در پی خواهد داشت و منافع آمریکا در خطر جدی خواهد بود چون کشورهایی که به نوعی هم‌مونی آمریکا را قبول ندارند مثل ایران به سمت چین گرایش بیشتری از خود نشان خواهند داد. همان گونه که در سال‌های اخیر ایران بیشترین روابط تجاری را با چین برقرار ساخته است و این مسئله مطمئناً در آینده بیشتر خواهد شد. اگر آمریکا رفتار گذشته‌ی خود را در قبال برخی از این

کشورها همچنان ادامه دهد؛ وجود این گزینه برای کشورهای خلیج فارس که در صورت کارشناسی آمریکا در مقابل آنها به سمت چین گرایش پیدا کنند، مسلماً منافع آمریکا در این منطقه در خطر خواهد بود و چین منافع آمریکا را در این منطقه با چالش مواجه خواهد کرد. به هر حال بر طبق چارچوب نظری مطرح شده، تنش جدی چین و آمریکا در منطقه خلیج فارس نیازمند یک نقطه عطف است تا زمینه‌ی اقدامات نظامی و سیاسی آنها علیه همدیگر فراهم شود و به نظر می‌رسد در زمینه روابط چین و آمریکا هنوز این نقطه‌ی عطف به وجود نیامده است. این نقطه‌ی عطف یک دلیل قوی و محکم نیاز دارد مثل حضور نظامی چین در یکی از کشورهای خلیج فارس که نهایتاً واکنش آمریکا را در پی خواهد داشت؛ که این مسئله دور از انتظار نیست چون چین در تلاش است به‌طور مرموزانه و آرام جایگاه نظامی خود را در میان کشورهای خلیج فارس پیدا کند اما در زمان حاضر صرفاً روابط تجاری گسترده با این کشورها برقرار کرده است.

نتیجه‌گیری

حاصل کلام اینکه، چین به‌عنوان یکی از کشورهای مؤثر در صحنه بین‌المللی ایفا کننده نقشی مهم و تعیین‌کننده در ساختار نظام بین‌الملل در هزاره سوم خواهد بود. وابستگی دایمی چین به منابع نفتی خلیج فارس در سال‌های آتی و مشکلات موجود در روابط میان کشورهای خلیج فارس و آمریکا باعث شده است کشورهای خلیج فارس برای یافتن شرکای جدید تجاری به شرق روی آورند و در نتیجه خلا قدرتی در این میان ایجاد شود و فرصتی برای چین مهیا شود تا بتواند در منطقه نفوذ کند. چین مشارکت اقتصادی در حال گسترشی در منطقه‌ی خلیج فارس دارد که نفت نیز یکی از جنبه‌های عمده‌ی آن است؛ بیشترین میزان نفت مورد نیاز چین از خلیج فارس تأمین می‌شود و چین از آمریکا به‌عنوان بزرگ‌ترین خریدار و واردکننده‌ی نفت خلیج فارس پیشی گرفته است. اگرچه چین تلاش می‌کند به تنوع منابع نفتی خود از منطقه‌ی خاورمیانه بی‌افزاید اما وابستگی این کشور به نفت خلیج فارس برای سال‌های متمادی در آینده همچنان باقی خواهد ماند به‌این ترتیب تلاش چین برای حضور گسترده و ایفای نقش در منطقه‌ی خلیج فارس بیشتر خواهد شد و طبیعتاً توقع این را دارد که نقش وی از سوی غرب و آمریکا پذیرفته شود. در صورت عدم پذیرش نقش چین مسلماً اقدامات

متقابلی از سوی چین صورت می‌گیرد. هرچند این نگاه ضعیف است و آمریکا و غرب پس از ۱۱ سپتامبر و بیان شدن مسئله‌ی تروریسم، برای چین و استفاده از قدرت آن برای دفع تروریسم اهمیت ویژه‌ای قایل شده‌اند و از دید بسیاری از استراتژیست‌های آمریکایی تروریسم جهانی جایگزین چین به‌عنوان یک تهدید امنیتی بالقوه برای منافع ایالات‌متحده پس از ۱۱ سپتامبر تبدیل‌شده است؛ بنابراین چین یک‌شبه از یک رقیب خفته تبدیل به شریک مبارز شده است؛ اما برای طرف چینی، علت‌های اصلی استراتژی همکاری‌جویانه، ممانعت و کاهش خصومت ایالات‌متحده علیه چین است، زیرا چین برای تداوم رشد خود و تبدیل شدن به یک قدرت تاثیرگذار، فعلاً نیازمند مصالحه با ایالات‌متحده است. در نتیجه چین با استفاده از این نوع نگاه آمریکا تلاش می‌کند از طریق گسترش تجارت و سرمایه‌گذاری و قراردادهای کاری در خلیج فارس در این منطقه نفوذ کند و از منافع خود محافظت نماید. چین دیگر نمی‌تواند استراتژی قدیمی خود را دنبال کند و همچنان سرش در لاک خودش باشد و سیاست را از اقتصاد جدا نگه دارد و سیاست خود را از عدم‌مداخله به سیاست وساطت و میانجی‌گری تغییر داده است برای مثال از تحریم‌های سازمان ملل متحد حمایت و پشتیبانی می‌کند، در ماموریت‌های حفظ صلح سازمان ملل متحد شرکت می‌کند و برای حفظ منابع نفتی خود از روند تامین صلح حمایت و محافظت می‌کند؛ بنابراین چین با استفاده از یک رویه‌ی آرام سعی در حضور گسترده و پیدا کردن شرکای مهم و استراتژیک در خلیج فارس دارد تا بتواند روند ادامه‌ی سرازیر شدن منابع به کشور خود را تضمین کند و از تهدیدهای آمریکا علیه خود بکاهد و با استفاده از سیاست عدم‌مداخله و عدم‌تغییر رژیم در کشورهای خلیج فارس توجه آنها را به خود جلب کند به این ترتیب چنین اقداماتی از سوی چین توجه برخی کشورهای خلیج فارس را به سمت شرق بیشتر جلب می‌کند و آنها را در مقابل تهدیدهای آمریکا مصون نگه می‌دارد و به آنها قدرت ایستادگی در مقابل تحریم‌ها و اقدامات آمریکا را می‌دهد و از این طریق چین منافع آمریکا در خلیج فارس را به چالش می‌کشد هرچند به چالش کشیدن منافع آمریکا توسط چین در خلیج فارس علنی نیست اما با استفاده از یک سیاست خاص و به‌شدت دوری کردن از درگیری و تنش با آمریکا در این منطقه منافع خود را پیش می‌برد و سعی می‌کند نقش خود را به‌عنوان یک قدرت مؤثر در صحنه‌ی منطقه‌ای و بین‌المللی به اثبات برساند.

منابع و یادداشت‌ها:

۱. اخوان زنجانی، داریوش، (۱۳۷۴)، «بحران در سیستم‌ها: ثبات و بی‌ثباتی در سیستم‌های بین‌الملل»، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره سی و چهارم.
۲. ابراهیمی، شهروز، رضایی، فاطمه، (۱۳۹۱)، «سیاست خاورمیانه‌ای چین و رقابت آن با آمریکا»، مطالعات خاورمیانه، شماره هفتاد و یکم.
۳. بصیری، محمدعلی و دیگران، (۱۳۹۱)، «خیزش نظامی چین و چالش‌های پیش روی هژمونی آمریکا»، تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، شماره یازدهم.
۴. بصیری، محمدعلی و دیگران، (۱۳۹۳)، «تحلیل عوامل واگرا در روابط آمریکا و چین (بر مبنای تئوری توازن قوا)»، پژوهش‌های سیاسی، شماره یازدهم.
۵. ترابی، قاسم، (۱۳۸۹)، «اصول و محورهای بنیادین استراتژی چین»، فصلنامه سیاست خارجی، شماره پنجاه و نهم.
۶. ترابی، قاسم، (۱۳۹۰)، «مقایسه استراتژی انرژی چین و آمریکا: با تأکید بر منطقه خاورمیانه»، مطالعات منطقه‌ای، شماره چهل و یکم.
۷. تقوی پور، حمید، (۱۳۸۱)، «منافع اقتصادی و افزایش حضور نظامی آمریکا در خلیج فارس»، پایان نامه دوره کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران.
۸. تخشید، محمدرضا، متین جاوید، مهدی، (۱۳۹۰)، «تسلط بر منابع نفتی استراتژیک خلیج فارس و تهاجم نظامی ایالات متحده به عراق»، مطالعات جهان، شماره یکم.
۹. سازمند، بهاره، تقی زاده، فاطمه، (۱۳۹۲)، «خیزش چین: ابعاد، مؤلفه‌ها، پیامدها و چالش‌ها»، مطالعات سیاسی، شماره نوزدهم.
۱۰. سلطانی، علیرضا و دیگران، (۱۳۹۰)، «جایگاه انرژی در سیاست خاورمیانه‌ای چین»، فصلنامه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، شماره شانزدهم.
۱۱. خوش‌خطی، مهدی، امجدی، مهتاب، (۱۳۸۸)، «بازگفت: ساختار نظام بین‌الملل و آینده سیاسی خلیج فارس»، راهبرد توسعه، شماره یازدهم.
۱۲. خادم، فاضله، (۱۳۸۴)، «رویکرد آمریکا به خلیج فارس و سیاست‌های این کشور در منطقه»، بررسی‌های مسائل اقتصاد انرژی، شماره دوم.
۱۳. ظاهری، ابوالقاسم، (۱۳۸۷)، «راهبرد نفتی ایالات متحده آمریکا»، مطالعات منطقه‌ای، شماره بیست و هشتم.
۱۴. عباسی، مجید، قیاسی، امیر، (۱۳۹۱)، «سیاست خارجی چین در هزاره سوم: الزامات اقتصادی و سیاست خارجی مسالمت‌جویانه در روابط بین‌الملل»، مطالعات جهان، شماره دوم.
۱۵. فرزین نیا، زیبا، (۱۳۹۱)، «دکترین نوین آمریکا در شرق آسیا و روابط چین و آمریکا»، رویدادها و تحلیل‌ها، شماره دویست و شصت و نهم.
۱۶. قلی زاده، عبدالحمید، شفیعی، نوذر، (۱۳۹۱)، «نظریه سیکل قدرت؛ چارچوبی برای تحلیل فرآیند افول قدرت نسبی ایالات متحده و خیزش چین»، روابط خارجی، شماره شانزدهم.
۱۷. متقی، افشین، قره بیگی، مصیب، (۱۳۹۳)، «جایگاه استراتژیک خلیج فارس در سیاست خارجی چین»، پژوهش‌نامه ایرانی

۱۸. مظاهری، محمدمهدی، (۱۳۸۸)، «تبیین رقابت‌های چین و ایالات‌متحده آمریکا در چارچوب نظریه چرخه قدرت»، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، شماره دوم.
۱۹. موسوی شفقانی، سید مسعود، (۱۳۸۷)، «فت خلیج فارس و امنیت ملی ایالات‌متحده»، سیاست، شماره هفتم.
۲۰. مصلی نژاد، عباس، حق‌شناس، محمدرضا، (۱۳۹۱)، «جایگاه چین در اقتصاد انرژی خلیج فارس (با تمرکز بر جمهوری اسلامی ایران)»، پژوهشنامه علوم سیاسی، شماره بیست و نهم.

21. BP Statistical Review of World Energy, 2014 at: www.bp.com/en/home/html.
22. Chapman Duane & Neha Khanna, (2004), the fourth Gulf War: Persian Gulf Oil and Global security, New York: Cornell university, Ithaca.
23. Calabrese, John (1998), "China and the Persian Gulf: Energy and Security", Middle East Institute, Vol. 52, No. 3, pp. 7-11, <http://www.jstor.org/stable/4329217>.
24. Ghafouri, Mahmoud (2009), "China's policy in the Persian gulf", Middle East policy, Vol. XVI, NO. 2.
25. Iqbal Cheema, Zafar (1987), "US strategy in the Persian gulf", Pakistan Institute of International Affairs, Vol. 40, No. 3, pp. 23-45, Available at: <http://www.jstor.org/stable/41394732>.
26. Keohane. R. O(2005), After Hegemony: Cooperation and Discord in the World Political Economy, New jersey: Princeton University Press.